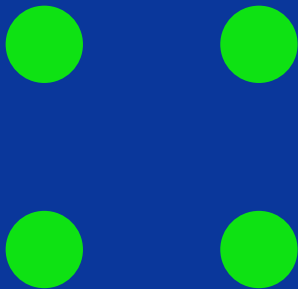




یادآوری دوران کودکی



سری مقالات

عنوان مقاله: یادآوری دوران کودکی

به خاطر آوردن دوران کودکی:

آیا خاطرات و تجربیات ما بر درک ما از دوران ابتدایی کودکی و شیوه‌های کار با کودکان کم‌سن، تأثیر می‌گذارد؟

کارن هورسلی: دانشکده‌ی آموزش و پرورش، دانشگاه شرق لندن، انگلستان
هلن پن: دانشکده‌ی آموزش و پرورش، دانشگاه شرق لندن، انگلستان

چکیده

از دانشجویان دوره‌ی «مطالعات اوایل دوران کودکی» در دانشگاه لندن خواسته شد تا خاطرات دوران کودکی خود را مرور کنند و در مورد این مسأله بیان‌دهند که این خاطرات چه تأثیری بر درک آنان از اوایل دوران کودکی و شیوه‌های کار با کودکان کم‌سن داشته است. گزارشات غنی و متنوع دانشجویان، منعکس‌کننده‌ی تنوع دانشجویان غیر سنتی و اهالی کشورهای مختلف از تمامی قاره‌ها می‌باشد. زمینه‌های موضوعی مشابه در بین آن‌ها وجود دارد، اما آن‌چه ثابت است این است که خاطرات، به طور غیرقابل اجتنابی ریشه در شرایط اجتماعی فرهنگی، زمان و مکانی که دانشجویان در آن بزرگ شده‌اند دارد؛ دنیایی دور از باور سنتی که به چگونگی طی کردن مراحل زندگی و کسب موفقیت‌ها نسبت به سن کودک بستگی دارد. طبق نظر روگاف، تفاوت‌ها و تأثیرات فرهنگی در انگلستان و دیگر نقاط جهان، بر دوران کودکی و نحوه‌ی کار با آن‌ها، می‌تواند در توسعه‌ی بسیاری از تفسیرهای احتمالی در مورد الزامات کار با کودکان و خانواده‌ها ارزشمند باشد. مکالمات میان‌رشته‌ای، ممکن است به شناسایی و رمزگشایی کردن ارتباطات پیچیده، بین خاطرات کودک و کار روزمره با کودکان کم‌سن کمک کند.

کلیدواژه‌ها

اوایل دوران کودکی، خاطرات، فرهنگ، رشد کودک، متخصص (کودک‌یار)، کودک‌یاری (کار)

معرفی

ده سال پیش، در نتیجه‌ی تدریس در دوره‌ی «مطالعات اوایل دوران کودکی» در دانشگاه شرق لندن (UEL)، یکی از نویسندگان، کتابی با عنوان «درک ابتدای کودکی: مسائل و مباحث» (پن، ۲۰۰۵) نوشت. دانشگاه شرق لندن طیف وسیعی از دانشجویان را جذب می‌کند، اما کتاب‌های درسی موجود، اغلب در فهم و درک این طیف وسیع از تفاوت‌های فرهنگی و شیوه‌های موجود در دنیا دچار ضعف بودند. آن‌ها اغلب بر این باور بودند که وضعیت فعلی خدمات دوران ابتدای کودکی در انگلستان تنها (اگر نگوئیم بهترین) خدمات دنیا، در کار با کودکان کم‌سن و سال است. این وضعیت تا حدودی تغییر کرده است و تفاوت‌های بیشتری بررسی شده است. اما هنوز هم برای ما مهم است که در بطن تدریس در دانشگاه شرق لندن، توانایی توجه‌کردن به تجربه‌های وسیع دانشجویان مان را داشته باشیم.

برای اهداف این مقاله، ما به فصل آغازین کتاب خاطرات دوران کودکی رجوع می‌کنیم. این فصل به بررسی این دیدگاه می‌پردازد که درک ما در مورد اوایل دوران کودکی به طور ضمنی تحت تأثیر تجربیات و خاطرات ما قرار می‌گیرد، حتی اگر صریحاً این طور نباشد. نسخه‌ی اصلی کتاب، شامل گزارش‌هایی از خاطرات برخی دانشجویان از دوران کودکی‌شان می‌باشد. این کتاب اظهار داشت: در این گزارشات، موضوعات مشابهی وجود دارد: بزرگ‌سالان با نقش بارز، برادرها و خواهرهای در حال مشاجره، بستگان و دوستان، مکان‌ها، حیوانات و اموال. این‌جا دانشجویان سعی می‌کنند جای خودشان را در خاطره تعیین کرده و آزادی و محدودیت‌های خود را تعریف کنند. (پن، ۲۰۰۵)

اکنون که ده سال از آن کتاب می‌گذرد، ما از یک گروه جدید از دانشجویان سطح یک خواسته‌ایم تا گزارش خاطرات دوران کودکی خود را ارائه دهند و به این نکته توجه کنند که چگونه این خاطرات بر شیوه‌ی رفتار کنونی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. دانشجویان در نقش‌های مختلف، با کودکان و خانواده‌ها در طیف وسیعی از شرایط در تعامل هستند؛ از جمله: مهد کودک خصوصی و دولتی، مدارس، کلوب‌های صبحانه و فعالیت‌های بعد از مدرسه، پشتیبانی خانواده، برنامه‌های تربیتی و پرورشی و بازی. در این گزارش‌ها – که شاید بتوان آن‌ها را بازتاب زمان دانست – خاطرات قریب به اتفاق دانشجویان، ترکیبی از ابتکار، انعطاف‌پذیری، ناکافی بودن و محرومیت داشتن است. موضوعات عمده‌ای که بیرون می‌یابند، به تمایل شخصی دانشجویان به عنوان کودک‌یارانی مربوط می‌شود، که می‌خواهند جبران‌کننده‌ی نارسایی‌هایی که خود تجربه کرده‌اند باشند تا به کودکان کم‌سن و سال که ممکن است از نارسایی‌هایی

مشابه خودشان رنج می‌برند، اطمینان خاطر دهند و در عین حال، خلاقیت کودکان و خودمختاری آن‌ها را نیز حفظ کنند. اما تصور عمومی به دست آمده از دانشجویان این دانشگاه، با تنوع فرهنگی بسیار بالا در لندن، تنوع فوق‌العاده خاطرات آن‌ها را شامل می‌شود. زندگی آن‌ها بسیار متفاوت و غنی تر از زندگی معمول یک خانواده طبقه متوسط بوده‌است.

کتاب باربارا راکاف تحت عنوان "ماهیت فرهنگی توسعه انسانی" (راکاف، ۲۰۰۳) مبنی بر تئوری جامعه‌شناسی، تاریخ، انسان‌شناسی، آموزش و پرورش و روان‌شناسی توسعه است. راکاف توسعه را، در زمینه‌های فرهنگی مختلف مورد مطالعه قرار داده است. راکاف که تحت تأثیر ویگوتسکی، یک روان‌شناس روسی بوده، معتقد است که مردم در جوامع فرهنگی توسعه می‌یابند. توسعه‌ی آن‌ها فقط می‌تواند در رابطه با شیوه‌های فرهنگی و شرایط جوامع آن‌ها قابل درک باشد که این عوامل متغیرند. (راکاف، ۲۰۰۳: ۳-۴). گزارش‌های دانشجویان ما، تأثیر فرهنگ بر خاطرات دوران کودکی و توسعه‌ی هویت حرفه‌ایشان را نشان می‌دهد. نظریه‌ی جامعه‌شناسی، توسعه را تحت هدایت و در تعامل اجتماعی با دیگران تعریف می‌کند، به این مفهوم که "از طریق تعامل با دیگران، ما خودمان می‌شویم" (رایپر، ۱۹۹۷: ۱۰۵). دانشجویان نیز از تاریخ، خاطرات و تجربیات میان نسل‌هایشان در کار خود استفاده می‌کنند، زیرا آن‌ها نیز در آموزش دیگران با زمینه‌های فرهنگی مختلف درگیر می‌شوند.

مطالعه‌ی پن و مککوئیل (۱۹۹۷) که از دانشجویان کارآموز پرستاری مهدکودک گرفته شده است اعلام می‌دارد که دانشجویان برای بالا بردن اطلاعات و تصمیم‌گیری در دوران آموزشی خود، به شدت بر خاطرات و تجربیاتشان اتکا کرده‌اند. به طور مشابه، براین و همکاران (۲۰۰۹) دریافتند که خاطرات و رویدادهای منفی و مثبت در زندگی مراقب‌های کودک، بر تصمیم‌گیری‌های آن‌ها برای کار در این زمینه تأثیرگذار بوده است. آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که به‌طور معمول، تصمیمات آن‌ها از تجربیات خودشان در دوران کودکی سرچشمه گرفته است، مثلاً: بزرگ شدن در یک خانواده بزرگ، تجربه‌های تربیتی، مسئولیت‌های مراقبت از دیگران، مهاجر جدید بودن و تمایل به جبران (براین و همکاران، ۲۰۰۹: ۳۸۴). همذات‌پنداری با نقش "کودک نخواستنی" و مواجهه با سختی و فقدان (و اینکه نمی‌خواستند دیگر کودکان همان رنج را تجربه کنند). براین و همکاران (۲۰۰۹) به کری (۲۰۰۳: ۱۵۶) اشاره می‌نند و می‌گویند: مددکاران اجتماعی می‌دانند "متفاوت" یا "بیگانه" بودن چه حسی دارد. این به نوبه‌ی خود باعث شد که آن‌ها تمایل عمیق به انجام کاری در مورد کودکان در جهت ترویج و تقویت اختیار و عاملیت شخصی آن‌ها داشته باشند. این مقاله علی‌رغم شناخت فزاینده‌ی تنوع و این‌که چگونه گذشته‌ی ما، به ناچار ما را شکل می‌دهد، نشان می‌دهد که شیوه‌های مورد نیاز در «مرحله‌ی پایه سال‌های اولیه» (EYFS) دست و پا بند و خفه‌کننده است.

مواد و روش‌ها

این مقاله بر روی گزارش‌های زندگی دانشجویان درباره‌ی خاطرات دوران کودکی و نحوه‌ی ارتباط آن‌ها با شیوه‌ی کار با کودک تمرکز دارد. قالب‌های مختلفی برای مشارکت وجود داشت که شامل بحث در کلاس (از جمله موضوعات مکرر در طی ۱۰ سال گذشته)، بحث گروهی، نوشتن و فعالیت دانشجویان در یک انجمن، بحث و گفتگوی اختصاصی برای کلاس، ایمیل مستقیم و مصاحبه‌های نسبتاً ساختاردهی شده فردی است.

سؤال اصلی این بود: «چگونه تفکر در مورد تجربیات دوران کودکی‌تان، باعث ایجاد تفاوت در کار شما به عنوان یک کودک‌یار می‌شود؟» بحث‌ها و تفاوت‌نظریه‌ی در مورد ادبیات گزارش‌های زندگی شخصی براساس حافظه‌ی هر فرد وجود دارد. دنزین داستان‌ها را "دارای پایان باز، نامشخص، مبهم و با تفاسیر متعدد" تعریف می‌کند (دنزین، ۲۰۱۴: ۵). این مقاله به تنوع داستان‌های دانشجویان نگاه می‌کند؛ ما تلاش کرده‌ایم تا آن‌ها را به ارتباطات گسترده‌تر اجتماعی ربط دهیم، ضمن این‌که به فردیت آن‌ها نیز توجه لازم را کرده باشیم. (دنزین، ۲۰۱۴)؛ همانند کاری که براین و همکاران (۲۰۰۹: ۳۷۷) در مورد خاطرات دوران کودکی به عنوان «یک منبع تفسیری انتقادی» انجام دادند.

دانشجویان به‌طور داوطلبانه در این پژوهش شرکت کردند و یک کپی از مقاله را قبل از انتشار در اختیار داشتند.

متن گزارشات دانشجویان

- اومولاباکه آکینوانده

من در سن ۴ سالگی به لندن آمدم، مدرسه را شروع کردم و انگلیسی بلد نبودم. در طول دوران کودکی، من تنها بودم و یاد گرفتم بازی کنم، جای پای خودم را پیدا کنم و زود آموختم که با محیط اطرافم آمیخته شوم. هنگام کار با کودکان، (به طور عمده کسانی که انگلیسی، زبان دیگر آن‌هاست)، چون من هم در همان موقعیت بودم، با آن‌ها بسیار صبور هستم و قدر زبان را بیشتر می‌دانم. کسانی که به زبان دیگری صحبت می‌کنند، متوجه هستند که کلمات خاصی وجود دارد که نمی‌تواند به زبان انگلیسی ترجمه شود، اگرچه کودک ممکن است زبان انگلیسی را به عنوان زبان اول معرفی کند. اگر آن‌ها نیز قادر به صحبت کردن نباشند، به این معنی است که باید به دنبال اشکال مختلف ارتباط برقرار کردن باشم و بهترین و مؤثرترین آن‌ها را پیدا کنم.

- گریس آفغو

دوران کودکی من در غنا، غرب آفریقا، به خوبی گذشت و سرگرم‌کننده بود و من زمان آن را داشتم که بیرون بروم و بازی کنم و سپس به خانه برگردم. دوستانم همیشه در آنجا حضور داشتند تا دنیای بیرون را تجربه کنیم و از درختان پرتقال و انبه بالا برویم. ما بیشتر تحت نظارت تمامی مردم جامعه مان بودیم و می‌دانستیم که هر فرد بالغ در جامعه، نقش تربیتی و انضباط بخشیدن به ما را دارد. به عنوان بچه‌هایی در همان جامعه، ما یکدیگر را مثل برادر یا خواهر می‌دیدیم. هر گاه بحث یا اختلافی به وجود می‌آمد، ما سعی می‌کردیم آن را در میان خودمان حل کنیم و قبل از شروع روز بعد، آماده باشیم تا بتوانیم در ماجراجویی و بازی شرکت کنیم. ما همیشه بازی‌های مختلف و ترانه‌های جدید یاد می‌گرفتیم. در بعضی زمان‌ها، ما مجبور بودیم بعضی از بازی‌ها را بسته به وسایل موجود خلق کنیم. اندیشیدن به دوران کودکی خودم، به من کمک می‌کند که به کودکان فرصت دهم محیط زندگی خود را کشف کنند و توانایی‌ها، مهارت‌ها، خلاقیت و شانس یادگیری چیزها را به شیوه خود و راهنمایی کمتر، به خصوص در مورد بازی‌های خلاقانه، افزایش دهند. زیرا این، یادگیری را سرگرم‌کننده می‌کند. بین تجربه‌ی من و آن‌چه که از من به عنوان یک کودک یا انتظار می‌رود، تناقض وجود دارد، زیرا کودکان در انتخاب نوع بازی محدود هستند و نظارت بالایی بر آن‌ها به دلیل سیاست‌ها وجود دارد و این‌ها همه در استقلال، خلاقیت و توانایی کودکان تأثیر می‌گذارد. به عنوان یک کودک یار، من فکر می‌کنم که حجم کار کاغذی و اداری، بیشتر وقتی را که می‌شود با کودکان گذراند یا به طور مؤثر در فعالیت با آن‌ها مشارکت داشت، می‌گیرد.

- ساماد حسین

من در شرق لندن، در نزدیکی پل برج در یک جامعه‌ی کوچک بزرگ شدم و همه یکدیگر را می‌شناختند. یک شب مهمانی بود، من و خواهرم فکر کردیم که درام زدن روی دیگ بخار باید سرگرم‌کننده باشد، بنابراین ما دو صندلی را در کنار میز آشپزخانه قرار دادیم که زیر دیگ بخار بود، روی آن ایستادیم و شروع کردیم کوبیدن روی دیگ بخار به طوری که شعله‌ور شد، ما هر دو می‌دانستیم که چه کرده‌ایم و فکر کردیم بهتر است سکوت کنیم و در طبقه بالا بمانیم، فرار کردیم و کنار مادر و پدر خوابیدیم. پدر و مادرم کم‌کم متوجه آن‌چه اتفاق افتاده بود، شدند، همگی خانه را تخلیه کردیم و هیچ کس صدمه ندید، تنها چیزی که بعد از آن به یاد می‌آورم، رسیدن آتش نشان‌ها بود و من در خانه‌ی همسایه چشمانم را به آرامی بسته بودم. در مورد تجربیات مدرسه، ساماد اظهار داشت: «همیشه یک معلم بود که به من کمک کند تا پرورش یابم و مرا راهنمایی کند، با این‌که در کلاس، ۳۰ دانش آموز بودیم همه احساس می‌کردند که معلم به آن‌ها توجه خاصی نشان می‌دهد. من می‌خواهم رویکردی مشابه داشته باشم که اطمینان حاصل کنم هیچ کودکی از قلم نمی‌افتد.»

- شاهین پاتان

وقتی به تجربه‌های دوران کودکی فکر می‌کنم احساس می‌کنم باید به بچه‌ها احترام گذاشته شود. البته، همه‌ی کودکان یکسان نیستند و افراد، دارای شخصیت و رفتار متفاوت هستند. من فکر می‌کنم یک مربی زمانی می‌تواند رفتار کودکان را تغییر دهد که خوش رو و مطمئن است، رفتار خوب کودکان را مورد ستایش قرار می‌دهد و برای رفتار بد مجازات نمی‌کند، بلکه سیستم اصلاحی رفتار بد را دارد؛ مانند دستیار کردن آن‌ها برای انجام کار، دادن مسئولیت و توجه بیشتر به آن‌ها. اگر چه تجربه ضروری است. قوانین و

مقررات به این دلیل وجود دارند تا از کودک محافظت شود و کودک یاران باید از آن تبعیت کنند. به من همیشه آموزش داده شده است که سخت کار کنم و کار را درست انجام دهم، که به نوبه‌ی خود باعث شده است تا من برای کار خوب، پاداش یا تشویق مثبت دریافت کنم. من فکر می‌کنم این تجربه‌ای است که من خودم به عنوان یک کودک یار می‌خواهم استفاده کنم.

- آن پوپسکو

در دهه‌ی ۱۹۸۰، در یک روستای کمونیستی در رومانی توسط پدر بزرگ و مادر بزرگم بزرگ شدم. آن‌ها احترام زیادی برای کودکان قائل بودند و اهمیت بازی در رشد کودک را می‌دانستند. من به عنوان یک کودک، آزاد و مستقل بودم، اما در همان زمان آن‌ها به من آموختند که چگونه مسئولیت‌پذیر و مؤدب باشم. من همیشه چیزی که مادر بزرگم به من آموخته است را به یاد خواهم داشت: مهربان بودن و عشق ورزیدن به فرزندان و هرگز به آن‌ها پشت نکردن. او خودش یک داستان زندگی غم‌انگیز داشت، مادرش وقتی که او خیلی نوجوان بود، در همان روستایی که زندگی می‌کردند، مراقبت از او را به خانواده‌ای دیگر سپرد. یادم هست زمانی که به اندازه‌ی کافی بزرگ شده بودم، او برخی از تجارب خود را با من به اشتراک می‌گذاشت. یکی که هنوز هم غمگینم می‌کند، این است که وقتی به خانواده‌ی جدیدش نقل مکان کرد، همیشه لبه‌ی پنجره می‌نشست و منتظر می‌ماند تا مادرش عبور کند و حداقل او را ببیند. او همیشه سعی می‌کرد پاسخی برای این سؤال بیابد که چرا مادرش مجبور شد او را رها کند؟ این یک داستان غم‌انگیز است، اما او هرگز غمگین نبود، هرگز وقتی که من شیطنت می‌کردم عصبانی نمی‌شد و بچه‌ها را خیلی دوست داشت، او الگوی من بود.

- نیکولا هیلز

من در مهدکودک و مرکز مراقبت روزانه بزرگ شدم. مادر من تنها والد من بود و در تربیت من شگفت‌انگیز رفتار می‌کرد، طوری که هرگز نمی‌توانم به آن ایرادی بگیرم. من در آفریقای جنوبی متولد شدم، و مادر من مجبور بود کار کند. در آفریقای جنوبی هیچ مزایای بیکاری وجود ندارد بنابراین اگر شما کار نکنید، هیچ درآمدی ندارید. من در سن سه ماهگی از ۸ صبح تا ۵ بعد از ظهر در یک مرکز مراقبت روزانه بودم. کودک یاران آن‌جا واقعا درخشان بودند. آن‌ها همه، زنان آفریقایی با گرایز بی‌نظیر مادرانه بودند. این تا زمانی ادامه پیدا کرد که من در هفت سالگی به انگلستان و مستقیم به مدرسه رفتم. در آن دوران عصرها به کلوب‌های برنامه‌های بعد از مدرسه می‌رفتم. من بیشتر روزم را به جای مادرم با کودک یاران می‌گذراندم. بنابراین فکر نمی‌کنم خانواده‌ام بیشترین تأثیر را در زمان رشد بر من داشته‌اند، به نظر من این کودک یاران بوده‌اند که تأثیر زیادی بر زندگی من داشته‌اند. این قضیه من را تحت تأثیر قرار داده است، زیرا اعتقاد دارم که شما باید عشق و محبت را به همه‌ی کودکان نشان دهید و باید وقت و صبر خود را به آن‌ها بدهید. تجربه دوران کودکی من نیز این باور را به من داده است که کلوب‌های پسران و برنامه‌های هر روزه‌ی بازی بعد از مدرسه برای کودکان کم سن و سال مناسب نیستند. یادم می‌آید که چقدر خسته بودم به خصوص در ماه سپتامبر که مدرسه شروع می‌شد. بسیاری از همتایان من تابستان آرامش‌بخشی را سپری کرده بودند، در حالی که من شش هفته هر روز مشغول انجام یک فعالیت پس از دیگری بودم. در بازی‌های سازمان‌دهی شده استراحتی برای بچه‌ها وجود ندارد. من در طول تعطیلات مدرسه در یکی از این برنامه‌های بازی، برای کودکان کار می‌کنم. همیشه تلاش می‌کنم با آن‌ها بنشینم و به حرف‌شان گوش دهم. من فکر می‌کنم اگر شما با بچه‌ها کار می‌کنید، باید آن زمان را با کیفیت سپری کنید، زیرا ممکن است آن‌ها این کیفیت را در خانه دریافت نکنند.

- کاترینا شرودر

من در کیل آلمان متولد شدم و چهارمین و کوچک‌ترین فرزند خانواده هستم. دوست و همسایه‌ی والدین من، یک مهدکودک داشتند. من رچینا، صاحب مهدکودک را خیلی دوست داشتم. فلسفه‌ی رچینا این بود که بچه‌ها بتوانند خودشان دنیا را کشف کنند تا بتوانند مستقل باشند و خلاقیت خود را ارتقاء دهند. او همیشه می‌گفت که کودکان کم سن و سال سزاوار جدی گرفته شدن هستند. من این‌که او فرزندان خود را در بحث‌های "بزرگسالان" دخالت می‌داد دوست داشتم، مثلاً در این‌که چطور مبلمان را عوض کنند یا این‌که الان چه بازی‌ای انجام دهند یا حتی درباره مسائل اخلاقی. در این روش هر کودک می‌تواند صحبت کند و با صدای بلند نظر خود را در مورد یک موضوع خاص بیان کند. رچینا بسیار صبور است و واقعا از صمیم قلب کار می‌کند. وقتی

که من حدوداً پنج ساله بودم با خانواده به شهر بون رفتیم. مهدکودک جدید من در بون بسیار متفاوت بود. در کیل، ما حداکثر ۱۳ کودک در فضای بسیار دوستانه و گرم بودیم. در بون مهدکودک عظیم و دارای گروه‌های بزرگی از بچه بود و حتی شلوغ‌تر و پراسترس‌تر به نظر می‌رسید. به ما یافتن می‌آموختند و هر زمان که اشتباهی انجام می‌دادم، پرستار مهدکودک خیلی سخت‌گیر می‌شد و این من را بسیار معذب و ترسان از "شکست" کرده بود. من یاد می‌آید که وقتی کوچک بودم، از ماست با تکه‌های میوه‌ی داخلش خوشم نمی‌آمد. بیشتر وقت‌ها دسر ما همین بود و من نمی‌توانستم بخورم و پرستار مهدکودک می‌گفت که غذای سالم را نخوردن "احمقانه" است، با کودکان باید با احترام برخورد کرد. به عنوان یک کودک یار می‌دانم که نشان دادن صبر، احترام و عشق به کودکان همه چیز است.

بحث

به نظر می‌رسد خاطرات دوران کودکی، هم بر تصمیمات دانشجویان به تحصیل در زمینه‌ی اوایل دوران کودکی تأثیر می‌گذارد و هم بر کار روزمره‌ی آن‌ها با کودکان. به عنوان مثال اومولابا که با استفاده از "اشکال مختلف ارتباطات" از زبان کودکی حمایت می‌کند. گریس هم چنین در مورد نیاز به بداهه‌سازی و استفاده از وسایل موجود برای بازی، همان‌طوری صحبت می‌کند که او خود در بازی، به عنوان یک کودک تجربه کرده بود. احساس مثبت او از جامعه و خانواده نیز در ماجراهای بچگی و روش حل مشکلات او مشهود است. هر چند به نظر می‌رسد در عمل، خلاقیت و استقلال که در او توسعه یافته است، با تفسیر سیاست‌های سازمانی و نیاز به نظارت افراد بالغ بر بازی کودکان و کارهای اداری که مانع زمان‌گذراندن با کودکان می‌شود، در تضاد است. ساماد هم چنین در مورد ماجراجویی، بازی‌ها، احساس قوی عضو یک اجتماع بودن و الگوهای شخصیتی از لحاظ شایستگی و معتمد بودن و تشویق فرزندان نیز صحبت می‌کند، که شاهین نیز در صحبت‌هایش به آن‌ها اشاره دارد.

تجلیات "عشق"، "مهربانی"، "محبت"، "صبر" و "احترام" و گاهی فقدان آن‌ها در سراسر گزارشات آنا، نیکولا و کاترینا از نسل‌های قبل شان به چشم می‌خورد. احساسات در مورد این‌که چه چیز یا چه کسی "خانواده" را تشکیل می‌دهد و نفوذ قابل توجهی در توسعه‌ی آن‌ها داشته است، در حال حاضر در شیوه‌ی عمل خودشان نمود یافته است مانند الگوهای شخصیتی منفی و مثبت. دانشجویان چگونگی تربیت و پرورش خودشان، حق صحبت داشتن یا نداشتن، چگونگی برخورد با اشتباه‌شان، به عنوان یک بیگانه تلقی شدن، احساس نیاز به کسی را داشتن، مهاجرت، نیاز به استراحت، اجبار به شروع دوباره از نو و تحت تأثیر عوامل مالی و اقتصادی قرار گرفتن را به یاد می‌آورند و می‌دانند چه حسی داشته‌اند. تأثیر خاطرات، می‌تواند به نوبه‌ی خود در توسعه‌ی فلسفه‌ی های شخصی دانشجویان و هویت حرفه‌ای آن‌ها تأثیرگذار باشد. کاترینا معتقد بود «دادن فضا به کودکان برای کشف جهان، در حالی که آن‌ها را به مسیر درست هدایت کنم، چیزی است که من می‌خواهم انجام دهم». با کار به عنوان یک پرستار مهدکودک می‌خواهم کمک کنم تا بچه‌ها مستقل، کنجکاو و باهوش باشند و بتوانند با شجاعت و تحمل با جهان مقابله کنند.

در عمل ممکن است محدودیت‌ها و درگیری‌های احتمالی هم وجود داشته باشد، زیرا دانشجویان تلاش می‌کنند تا خاطرات خود را بر مقتضیات کارشان منطبق کنند. به عنوان مثال، مفهوم زمان می‌تواند بین بزرگسالان و کودکان بسیار متفاوت باشد (کازینو، ۱۹۹۹). مسأله "زمان کافی و مرغوب" برای برقراری ارتباط معنادار با کودکان در خاطرات دانشجویان ظاهر می‌شود، اما در عمل به شدت سرکوب می‌شود. علاوه بر این، در شیوه تفسیر EYFS به نظر می‌رسد که بیش از حد بر کارهای کاغذی و اداری سنگین تأکید و تمرکز می‌شود (طبق بررسی EYFS توسط تیکل، ۲۰۱۱) و تکیه بر خروجی‌های نسخه‌پیچی شده، محصولات و پیشرفت یا «آمادگی برای مدرسه» وجود دارد که EYFS آن را تأیید می‌کند (سیلبرفیلد و هورسلی، ۲۰۱۳).

ایلین داینی در دوران کودکی خود، گاهی اوقات «شیطنت» می‌کرده است، که ممکن است با «آمادگی مدرسه رفتن» تطابق نداشته باشد؛ با این حال این، او را برای ریسک‌پذیری آماده کرده‌اند. ایلین چشم‌اندازی برای آینده دارد، او می‌خواهد مدرسه‌ای در ساحل عاج که در آن متولد شده است، بسازد؛ با این حال الزامات کار فعلی او به عنوان یک کودک یار، به نسبت رویکردی مبتنی بر نتیجه‌گیری را برای مستندسازی پیشرفت، نشان می‌دهد که طبق اهداف، نتایج و در چهارچوب‌هایی برای همه‌ی حوزه‌های توسعه‌ی مرتبط و برپایه‌ی مفهوم کودک «عادی» و گذران مراحل تکامل پیش می‌رود. (برای بحث‌های انتقادی نگاه کنید به پین (۲۰۱۴)، جیمز و پروات (۱۹۹۷) و برمن (۲۰۰۷)). با این حال، ریسک‌پذیری و نوآوری، مستلزم مقادیر مناسبی از استراتژی‌های ریسک‌پذیری است که لیتل و وایور (۲۰۱۴) آن را بدون تجربه‌ی دوران کودکی، از تصمیم‌گیری‌های مناسب و مقابله با ریسک یا عواقب «اشتباه‌های» مشکل‌ساز می‌دانند.

در عملکردی در جایی دیگر، به عنوان مثال در پیش دبستان رجیو امیلیا، کودکان به عنوان شهروندان با حقوق برابر در نظر گرفته

می‌شوند، جایی که آن‌ها معمار، سازنده‌ی روایات، خالق و هنرمند هستند (مالاگوتزی، ۱۹۹۸). کار جمعی آن‌ها از اولین چارچوب اجتماعی رشد می‌کند و در گذشته، حال و آینده‌شان ریشه دارد آن‌ها در مورد چنین چیزهایی یاد نمی‌گیرند، بلکه به آن‌ها طوری اعتماد می‌شود که خود بخشی از آن باشند. دانشجویانی که در انگلستان متولد شده‌اند بعضی اوقات تعجب خواهند کرد که در بعضی از کشورها کودکان برای رفتن به مدارس، مسیر بسیار طولانی از خانه‌هایشان را طی می‌کنند و برخی از خانواده‌ها باید برای بهره‌مندی از این امتیاز هزینه بپردازند. دانشجویی که در کشور خودش، غنا، معلم بوده، باور دارد که باید برای درک و پذیرش بچه‌هایی که دیر می‌رسند صبور باشد؛ او هر مقدار غذایی را که می‌توانست با خود به مدرسه می‌برد، چرا که اغلب بچه‌ها گرسنه به مدرسه می‌رسیدند و اکثراً از پدر و مادری بودند که نمی‌توانستند از تحصیل آن‌ها حمایت کنند.

همانند یافته‌های براین و همکاران (۲۰۰۹)، پیروزی، شجاعت و امید در خاطرات بسیاری از دانشجویان، ریشه در دوران کودکی و انگیزه‌های آن‌ها برای کار با کودکان دارد. بعضی از دانشجویان سفرهای طولانی، گاهی اوقات دشوار، گاهی اوقات به دور از خانواده‌هایشان را پشت سر گذاشته‌اند. برخی‌شان از جنگ‌ها فرار کرده‌اند، جایی که حتی لباس رنگ غلط می‌تواند حمایت از یک گروه سیاسی یا گروهی مشکل‌ساز را نشان دهد. آن‌ها در کشورهایی قرار گرفته‌اند که تحولات سیاسی و هرج و مرج، مردم را از کشور و یا از یکدیگر دور کرده است، در حالی که مجبور به سفرهای طولانی از «خانه» در تاریکی بوده‌اند؛ آن‌ها مرگ اعضای خانواده را دیده‌اند؛ ضرب و شتم و ختنه تناسلی زنان (FGM) را تجربه کرده‌اند؛ برخی از آن‌ها به فقر و برانگرو عواقب ناشی از آن (از جمله مرگ ناشی از ناتوانی در پرداخت درمان هزینه‌بر) گرفتار شده‌اند. ارجحیت داشتن بزرگان موضوعی رایج برای بسیاری از دانشجویان، به خصوص کسانی است که از پیشینه‌های آفریقایی برخوردار هستند. بعضی از دانشجویان از آسیب‌های غیر قابل‌تصور اطلاع دارند که اعتماد به نفس آن‌ها را از جنبه‌های مثبت و منفی تحت تأثیر قرار می‌دهد و تجربیات‌شان از مشارکت، بحث، هدایت و حرف زدن به عنوان کودکان و بزرگسالان غیر قابل‌پیش‌بینی است.

نتیجه‌گیری- پیامدها برای رهبری و مدیریت

به طور کلی، به نظر می‌رسد که بین خاطرات، آموزش‌ها و تفاسیر متفاوت از الزامات عملی، شکاف وجود دارد. مکالمات میان‌رشته‌ای، ممکن است به ما کمک کند تا با اندیشیدن و پرسش از طریق مشاهده و تفسیر و مشارکت، صداهای شنیده نشده برخی از خاطرات مختلف از دوران کودکی و عملکرد کنونی در زمینه‌های در حال تغییر و تکامل را موشکافی کنیم. استفاده از مفهوم «شوک فرهنگی» می‌تواند در دیدن چندین فرصت برای توسعه، به جای فقط یک راه یا تنها راه درست، مفید باشد. این هم‌چنین می‌تواند در تولید سؤالاتی مفید باشد که مبتنی بر تفکر چگونگی حل برخی از دوگانگی‌ها است مثل آن‌چه برای کودک یا منطقی به نظر می‌رسد و آن‌چه که ممکن است به طور مستقیم احساس شود و آن‌چه که ممکن است مورد نیاز باشد.

به عنوان مثال، با توجه به تجربیات دوران کودکی دانشجویان، به نظر عجیب و غریب است که ما باید کودکان را با توجه به سن جدا کنیم تمرینی که عمدتاً به عنوان یک «عمل عادی» تلقی می‌شود ولی گفت‌وگو و تفکر در موردش ممکن است نشان‌گر چیز دیگری باشد. هنگامی که ما خاطرات را کنار واقعیت‌ها می‌گذاریم، می‌توانیم ارزش تمرین و نظرات مستقل را نه فقط در پاسخ دادن به تغییر، بلکه در ایجاد نوآوری و امکانات، در شرایط منحصر به فرد و تغییراتی که اغلب با گذار، فقر و نابرابری در ارتباط‌اند، ببینیم. لیزا لینچ، یک دانشجوی ترم اول، خاطرات دوران کودکی خود را از یک محیط دلچسب و سرگرم‌کننده‌ی خانگی با دانش خود در زمینه‌ی توسعه‌ی کودک (با حمایت مدیر در طول دوران تحصیلات و کار) ترکیب می‌کند. او فهمید باید «مشاهدات را با استفاده از نظریه‌ها، به جای نتایج یاد بگیرد. کودکانی که در مهدکودک من هستند معمولاً به تازگی از یک کشور دیگر آمده‌اند، بنابراین حضور در مهد، یک گذار کاملاً جدید است.» لیزا فهمید که کودکان نمی‌خواهند مراقب خود را ترک کنند و در محیط شناخته شده‌ی خود نباشند، که احتمالاً از عدم اطمینان از آن‌چه در آینده اتفاق خواهد افتاد نشأت می‌گیرد. ما تصور می‌کنیم که [کودکان بزرگتر] باید در مهدکودک «مثل همیشه» (رها شوند و آن‌ها «به آن عادت می‌کنند»)، اما این همیشه برای همه‌ی کودکان صادق نیست. بنابراین صحبت این شد که «بچه‌ها دمپایی خانگی خود را به مهد بیاورند و این یادآور حس خانه باشد و قول بازگشت مراقب را به آن‌ها بدهند». درک توسعه‌ی اجتماعی فرهنگی در زمینه‌ی رشته‌های مختلف، مردم را در ایجاد تغییر در عمل و فلسفه کنار هم، متحد کرده است.

ما شروع به بررسی خاطرات دانشجویان و کودک‌یارانی کرده‌ایم که عمدتاً نادیده و ناشنیده مانده‌اند. این مقاله بر نیاز به گفت‌وگوهای بیشتر، تحقیق و شنیدن صداهای کمتر شنیده شده تأکید دارد.

References

- Brannen J, Mooney A and Statham J (2009) Childhood experiences: A commitment to caring and care work with vulnerable children. *Childhood* 16(3): 377–393.
- Burman E (2007) *Deconstructing Developmental Psychology* (2nd ed.) Abingdon: Routledge.
- Cousins J (1999) *Listening to Four Year Olds. How They Help Us Plan Their Education and Care*. London: National Early Years Network.
- Cree V. (ed.) (2003) *Becoming a Social Worker*. London: Routledge.
- Denzin NK (2014) *Interpretive Autoethnography*. London: Sage.
- James A and Prout J (1997) *Constructing and Reconstructing Childhood: Contemporary Issues in the Sociological Study of Childhood*. Abingdon: Routledge.
- Little H and Wyver S (2014) Outdoor play: Does avoiding the risks reduce the benefits? In: *Early Childhood Australia: A Voice for Young Children* 33(2) 33–40. Available at: http://www.early-childhoodaustralia.org.au/australian_journal_of_early_childhood/ajec_index_abstracts/outdoor_play_does_avoiding_the_risks_reduce_the_benefits.html (accessed February 2014).
- Malaguzzi L (1998) History, ideas and basic philosophy: An interview with Lella Gandini. In: Edwards E, Gandini L and Forman G (eds) *The Hundred Languages of Children: The Reggio Emilia Approach – Advanced Reflections*. Greenwich, CT: Alex Publishing Corporation.
- Penn H (2005) *Understanding Early Childhood: Issues and Controversies*. Maidenhead: Open University Press.
- Penn H (2014) *Understanding Early Childhood: Issues and Controversies* (3rd ed.) Maidenhead: Open University Press.
- Penn H and McQuail S (1997) *Childcare as a Gendered Occupation*. Research Report RR23, London: DfEE.
- Reiber RW (ed.) (1997) *The Collected Works of L.S. Vygotsky. The History of the Development of Higher Mental Functions* (vol. 4). New York: Plenum. Available at: http://books.google.co.uk/books?id14Wvy8rt0kzf0C&printsec14front-cover&source14gbs_ge_summary_r&cad140#v14onepage&q14through%20others%20we%20become%20ourselves&f14false (accessed March 2014).
- Rogoff B (2003) *The Cultural Nature of Human Development*. Oxford: Oxford University Press.
- Silberfeld C and Horsley K (2013) The Early Years Foundation Stage in England: A missed opportunity? In: Ang L (ed.) *The Early Years Curriculum. The UK Context and Beyond*. Abingdon: Routledge.
- Tickell C (2011) *The Early Years: Foundations for life, health and learning An Independent Report on the Early Years Foundation Stage to Her Majesty's Government*. Nottingham: Department for Education, March.